

بحران اوکراین و تغییر در قطبش نظام بین‌الملل؛ پیامدها بر مشارکت راهبردی ایران و روسیه

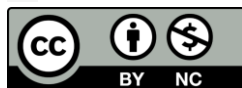
سیدحسین میرفخرائی *

گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

مشخصات مقاله	چکیده
مقاله پژوهشی موضوع: روابط بین‌الملل حوزه موضوعی: جنگ روسیه و اوکراین	بحران اوکراین که با تهاجم نظامی روسیه آغاز شد، به لحاظ ساختاری بر نظام بین‌الملل نیز اثرگذار بوده است. این بحران، در سطح و ماهیت، الگوهای دوستی و دشمنی را در سطح نظام بین‌الملل تغییر داده است. همچنین، بر نوع تعاملات میان بازیگران و اتحادها نیز اثرگذار است. این بحران از دو منظر ساختاری بررسی شده است. نخست، تسریع روند تغییر قطبش نظام بین‌الملل از ساختاری تک قطبی به ساختاری چندقطبی؛ دوم، افزایش قطبش با افزایش شاخص گسست در روابط میان بازیگران و نیز اتحادها در سطح نظام بین‌الملل. بر این اساس، این بحران در سطح ساختاری بر روابط میان بازیگران مختلف، به ویژه روسیه و آمریکا، اثرگذار است. در این چارچوب، در مقاله حاضر پاسخ به این سؤال دنبال شده است: «بحران اوکراین با تغییر در قطبش روابط بین‌الملل چگونه بر مشارکت راهبردی ایران و روسیه تأثیرگذار بوده است؟» فرضیه‌ای که در پاسخ به این سؤال مطرح می‌شود آن است که این بحران به واسطه افزایش قطبش و تسریع روند تغییر آن، با افزایش عدم قطعیت محیطی و تقویت انطباق راهبردی مبتنی بر اصل سیستمی بین ایران و روسیه، به تقویت روند توسعه مشارکت فراگیر راهبردی بین دو کشور منجر شده است. در این پژوهش، به راهبرد قیاسی، مبتنی بر آرای کنت والتز در واقعگرایی ساختاری، توجه شده است.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۰۹ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۵/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۱۵ تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۶/۰۱	
واژگان کلیدی: بحران اوکراین، قطبش نظام بین‌الملل، نوتجديدنظرطلبی.	

ارجاع به این مقاله: میرفخرائی س.ح. (۱۴۰۲). «بحران اوکراین و تغییر در قطبش نظام بین‌الملل؛ پیامدها بر

مشارکت راهبردی ایران و روسیه». *مطالعات کشورها*. ۱(۴): ۵۵۷-۵۷۸. doi:



<https://doi.org/10.22059/jcountst.2023.361560.1041>

وبگاه: <https://jcountst.ut.ac.ir> | رایانامه: jcountst@ut.ac.ir

شاپای الکترونیکی: ۹۱۹۳-۲۹۸۰

ناشر: دانشگاه تهران

<https://orcid.org/orcid-search/search?searchQuery=0000-0002-9639-1776>  .mirfakhraei@atu.ac.ir ✉

0002-9639-1776

۱. مقدمه

بحران اوکراین را می‌توان در بازه کنونی، یکی از مهم‌ترین تحولات در سطح ساختار نظام بین‌الملل در نظر گرفت. صرف‌نظر از ماهیت و روند شکل‌گیری و به‌اوج‌رسیدن این بحران، پیامدهای آن در سطوح مختلفی بر جهان تأثیرگذار بوده است. اختلال در روند صادرات غلات روسیه و اوکراین به دیگر نقاط جهان، بحران امنیت غذایی جهان را تهدید کرده است. همچنین، موجب شده است کشورهای غربی با تحریم روسیه و منابع انرژی این کشور، واکنش نشان دهند که افزایش قیمت حامل‌های انرژی، به‌ویژه تهدید امنیت انرژی اروپا و برخی مناطق دیگر را در پی داشته است. بر اساس گزارش بانک مرکزی اروپا، در دو هفته نخست آغاز حمله روسیه به اوکراین، نفت، زغال‌سنگ و گاز به ترتیب ۴۰، ۱۳۰ و ۱۸۰ درصد رشد قیمت داشته است که به افزایش قیمت برق در کل حوزه یورو انجامید (Fevile Adolfsen et al., 2022: 2).

این بحران، بیش از همه، بر الگوهای دوستی و دشمنی در سطوح مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی تأثیر گذارده است. برخی کشورهای اروپایی حتی در دوگانه منافع ملی یا ورود به تنش‌های سیاسی و امنیتی شدید با روسیه، همچنان مردد مانده و بسیاری از شرکای راهبردی روسیه نیز در آستانه تحریم قرار گرفته‌اند. همچنین، نوعی اتحاد ضدغربی بین روسیه، چین و برخی بازیگران دیگر در جهان شکل گرفته و آمریکا نیز به‌واسطه تهدید روسیه توانسته است ضعف‌های کارکردی و اجماعی ناتو را کاهش دهد و انسجامی دوباره به آن ببخشد. مجموع این شرایط، ماهیت تحولگر بحران اوکراین و سطح و دامنه اثرگذاری آن را در سطح نظام بین‌الملل نشان می‌دهد.

در این چارچوب نوع و سطح روابط تمام بازیگران با روسیه و آمریکا متأثر از این بحران شکل گرفته و می‌گیرد. جمهوری اسلامی ایران نیز مستثنی از این امر نیست. مذاکرات هسته‌ای در دولت سیزدهم در شرایطی پیگیری می‌شود که عوامل جانبی بیش از اصل موضوع پرونده هسته‌ای بر روند توافق تأثیرگذار است. در عین حال، تحرکات درونی خاورمیانه نیز در دو روند متعارض به سمت همگرایی و واگرایی پیش می‌رود. روابط ایران و بازیگران خاورمیانه‌ای در گذر از تحرکات و رسیدن به نظم جدید بیش از گذشته متأثر از متغیرهای چندلایه و چندوجهی است. این تحولات پس از فروکش کردن بحران‌هایی همچون سوریه در حال شکل‌گیری است. همچنین، با تقویت راهبردی نگاه به شرق در برخی

بازیگران منطقه، نقش آمریکا به مرور در حال کاهش و گذار به راهبرد «موازنه» دور از ساحل^۱ است.

روند توسعه مناسبات ایران و روسیه، از آغاز بحران سوریه، به تدریج پیش رفته است. این مناسبات با مشارکت ایران در فرایند همگرایی اوراسیایی و نیز برخی مشارکت‌های خاورمیانه‌ای روسیه تقویت شد. با این حال، به نظر می‌رسد با وقوع بحران اوکراین که الگوهای دوستی و دشمنی نیز متأثر از آن است، این روابط نیز در این فضای پیچیده دستخوش تغییر شده است.

چگونگی تأثیرگذاری مؤلفه‌های سطح ساختار نظام بین‌الملل و ماهیت الگوی تعاملی روابط تهران و مسکو در این مقاله بررسی شده است. بر این اساس، در پی پاسخ به این سؤال بوده‌ایم: «بحران اوکراین با تغییر در قطبش روابط بین‌الملل چگونه بر مشارکت راهبردی ایران و روسیه تأثیرگذار بوده است؟» در پاسخ به این سؤال، این فرضیه مطرح می‌شود که این بحران به واسطه افزایش قطبش و تسریع روند تغییر آن، با افزایش عدم قطعیت محیطی و تقویت انطباق راهبردی مبتنی بر اصل سیستمی بین ایران و روسیه، روند توسعه مشارکت فراگیر راهبردی را بین دو کشور تقویت کرده است. چارچوب نظری در پاسخ به سؤال اصلی ساختارگرایی و سازوکار تأثیرگذاری ساختار نظام بین‌الملل بر رفتار کشورها بوده است. بدین ترتیب، پس از تحلیل و ارزیابی چگونگی تأثیرگذاری بحران اوکراین بر ویژگی‌های ساختاری نظام بین‌الملل، تلاش می‌شود تا منطق رفتاری روسیه از این جنگ، به‌ویژه در چارچوب نوتجدیدنظرطلبی ساختاری بررسی شود. سپس، نوع مواجهه جمهوری اسلامی ایران با بحران اوکراین ارزیابی شده است. در نهایت نیز بسترهای توسعه مشارکت راهبردی تهران و مسکو متأثر از شرایط جدید، بر اساس مدل توماس ویلکینز تحلیل و بررسی می‌شود.

۲. مبانی نظری: ساختارگرایی و سازوکار تأثیرگذاری ساختار نظام

بین‌الملل بر رفتار کشورها

یکی از سطوح تحلیل مهم در خصوص پدیده‌های بین‌المللی سطح «ساختار نظام بین‌الملل» است. در این سطح نقش دولت‌ها ثانویه، و اصل تأثیرگذار بر رفتار کشورها و نیز تحلیل این رفتارها، ساختار نظام بین‌الملل در نظر گرفته می‌شود. این موضوع سبب شد تا از اواسط دهه ۱۹۷۰م، ساختارگرایی پارادایم جدیدی در

1. offshore balancing

دانش روابط بین‌الملل مطرح شود. در این چارچوب، نخست والراشتاین نظریه نظام جهانی خود را مطرح کرد. بعد از آن نیز کنت والتز، با طرح نظریه نوواقعگرایی، در توسعه ساختارگرایی در دانش روابط بین‌الملل سهم بسزایی داشت. البته، برخی معتقدند که والراشتاین، علی‌رغم تأثیرپذیری از رویکردهای اقتصادی مارکسیستی، توانست با رهیافت سیستمی-ساختاری خود والتز را تحت تأثیر قرار دهد تا او نیز بتواند به‌واسطه سطح تحلیل سیستمی ساختاری، نظریه‌ای را برای تبیین سیاست بین‌الملل مطرح کند (احمدی، ۱۳۷۶: ۱۳۴). این رویکردها به‌مرور تکامل نظریه‌های ساختارگرا را موجب شد، به‌نحوی که پس از آن رویکردهای لیبرالیسم نیز وجهه ساختارگرایی را در نولیبرالیسم به خود گرفت. البته، باید به این نکته نیز توجه داشت که تعریف و برداشت نهادگرایان از ساختارگرایی نئورئالیسم متفاوت است. آن‌ها در کنار ساختار، فرایند را نیز عامل تأثیرگذار در نظر می‌گیرند (دهقانی فیروزآبادی و جعفری، ۱۳۹۹: ۴۰). نباید فراموش کرد که این رویکردهای نظری نتیجه‌ای از مناظرات دهه ۱۹۷۰م است که به تعدیل نگاه‌های نظری و عدول نسبی از رویکردهای افراطی ساختارگرایانه و توسعه بیشتر نگاه‌های تلفیقی انجامید. نمونه بارز این امر را می‌توان در شکل‌گیری و کاربست نظریه‌های واقعگرایی تدافعی، تهاجمی و نیز نهادگرایی نئولیبرال مشاهده کرد.

والتز ساختار را مؤلفه‌ای مبسوط می‌بیند که اجازه می‌دهد تا سیستم را کلی واحد بنگریم. لذا، در این زمینه، مسیری را در نظر می‌گیرد که نظریه‌های جریان اصلی پیش گرفتند. نخست، ساختار را از سطح واحدها (کارگزار) تفکیک می‌کند. ساختار ترکیبی از واحدها یا مستقر شده در میان آن‌ها و حتی بخشی از تعاملات میان آن‌ها نیست، بلکه آبره‌ای مستقل و موجود است. والتز تأکید می‌کند که هر نظریه روش‌مند در روابط بین‌الملل نباید با شمول رفتار هر دولت در ساختار سردرگم شود، بلکه باید تنها در خصوص ویژگی‌های نظام باشد (Waltz, 1979: 80-82).

دوم، پس از انتزاع ساختار از ویژگی‌های سطح واحد، اولویت ساختار بر هر سطحی از فرایندها را پیشنهاد می‌دهد. همان‌طور که او متوجه شد، ساختار به یک شکل می‌ماند، درحالی‌که شخصیت، رفتار و تعامل به‌طور گسترده متغیر است. در این رویکرد هرج‌ومرج (آنارشی) ساختار نظام بین‌الملل در نظر گرفته می‌شود که در طول فرایندهای تاریخی حفظ شده است.

سوم، والتز اولویت و برتری ساختار بر کارگزاران را مطرح می‌کند. والتز در این زمینه می‌گوید که هرج و مرج کنش کشورها را محدود می‌کند و رفتار آن‌ها را صرف نظر از تفاوت‌های داخلی شکل می‌دهد (Priyadi, 2013: 28).

بر این اساس در نگاه والتز، رویکرد ساختارگرایی رئالیستی شکل گرفت و بعدتر تکامل یافت. بیست سال بعد، در سال ۲۰۰۰م، زمانی که والتز مقاله جدید خود را با عنوان «رئالیسم ساختاری پس از جنگ سرد» نوشت، باز هم تأکید کرد که تغییر در ساختار نظام بین‌الملل متفاوت از تغییر در سطح واحدهاست. لذا، در تغییر قطبیت نظام و چگونگی تأمین امنیت تأثیر می‌گذارد. والتز همچنین، تأکید می‌کند که رقابت در نظام چندقطبی بسیار پیچیده‌تر از رقابت در نظام دو قطبی است، چراکه عدم قطعیت‌ها در خصوص قابلیت‌های نسبی دولت‌ها با افزایش شمار آن‌ها چند برابر می‌شود (Waltz, 2000: 5-6).

والتز همچنین در خصوص سازوکار اثرگذاری ساختار نظام بین‌الملل بر رفتار کشورها توضیح می‌دهد. او می‌گوید که ساختار به‌طور مستقیم به یک نتیجه نمی‌انجامد. ساختار بر رفتارها در نظام تأثیر می‌گذارد، اما به‌طور غیرمستقیم عمل می‌کند. این تأثیرگذاری از دو مسیر انجام می‌شود: از طریق اجتماعی کردن بازیگران و نیز از طریق رقابت میان آن‌ها. اجتماعی شدن دو کارویژه دارد. نخست اینکه موجب می‌شود اعضای یک گروه خود را با هنجارهای آن تطبیق دهند. در نتیجه، اجتماعی شدن به سازوکاری برای بازتولید نظام تبدیل می‌شود. دوم، اجتماعی شدن تنوع را کاهش می‌دهد، زیرا هنجارهای رفتاری‌ای را پدید می‌آورد که درون آن تفاوت‌های گروه کم‌رنگ می‌شود. شیوه دوم شیوه رقابت میان اعضاست (شکل ۱).



شکل ۱. سازوکار تأثیرگذاری ساختار بر رفتار دولت‌ها (منبع: نگارنده)

والتز معتقد است که در بخش‌های اجتماعی منعطف سازمان یافته، اجتماعی شدن درون بخش‌ها اما رقابت میان آن‌ها اتفاق می‌افتد. اجتماعی شدن و

رقابت شباهت ویژگی‌ها و رفتار را افزایش می‌دهد. رقابت نظامی را پدید می‌آورد که واحدها در آن از طریق تصمیم‌ها و کنش‌های مستقل، به تنظیم مناسبات خویش می‌پردازند. رقابت و اجتماعی شدن دو جنبه از فرایندی هستند که تنوع رفتارها و نتایج را کاهش می‌دهد (Waltz, 1979: 74-76).

نکته دیگری که در این میان لازم است به آن توجه جدی داشت، چگونگی تغییر در ساختار نظام بین‌الملل است. از منظر واقع‌گرایی، ساختار قدرت در نظام بین‌الملل عاملی مهم برای تمایز میان دولت‌هاست. از این منظر، ساختار نظام بین‌الملل، در واقع، سلسله‌مراتبی از قدرت‌هاست. قدرت و سازوکار توزیع آن موجب می‌شود در موقعیت بازیگران تحویل پدید آید که نتیجه آن مجدداً تغییر در ساختار نظام بین‌الملل است. به عبارت دیگر، تغییر در کیفیت توزیع قدرت، نوع ساختار نظام بین‌الملل را مشخص می‌کند. در این تعریف نظام بین‌الملل چگونگی توزیع توانمندی‌هاست؛ همین توزیع است که مشخص می‌کند هر یک از واحدها چه جایگاهی دارد.

در طبقه‌بندی مرتبط دیگری، بازیگران در نظام بین‌الملل بر اساس سطح قدرت و قابلیت اثرگذاری به پنج دسته کلی ابرقدرت، قدرت بزرگ، قدرت متوسط، قدرت کوچک و ریزقدرت تقسیم می‌شوند. در میان این بازیگران تنها این ابرقدرت‌ها هستند که توان تغییر در ساختار نظام بین‌الملل را دارند؛ چراکه دسترسی آن‌ها به قدرت جهانی است. در واقع، می‌توان مدعی شد که ساختار نظام بین‌الملل برآیند اراده این قدرت‌هاست (انعامی‌علمداری، ۱۳۹۶: ۵۳-۵۴). با چنین تعریفی، هر نوع تغییر در تعامل میان قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه ابرقدرت‌ها، به‌نحوی که گزاره‌های جدیدی از نظم بین‌المللی را به چالش بکشد، نشانه‌ای از تغییر در ساختار نظام بین‌الملل تلقی می‌شود. بر این اساس، می‌توان بحران‌های بین‌المللی را نیز به‌ویژه زمانی که قدرت‌های بزرگ در آن به‌طور مستقیم یا نیابتی درگیر هستند، عاملی دگرگون‌ساز در ساختار نظام بین‌الملل در نظر گرفت. به‌طبع، در چنین شرایطی موقعیت بازیگران، نوع قطبش در ساختار نظام بین‌الملل و چگونگی تعریف الگوهای دوستی و دشمنی در خلال این بحران‌ها نقش مهمی خواهد داشت.

۳. یافته‌ها

۳.۱. بحران اوکراین و تغییر در قطبش نظام بین‌الملل

از مشهورترین نظریه‌ها درباره قطبش، دیدگاه والتز است که بیان می‌دارد هر چه

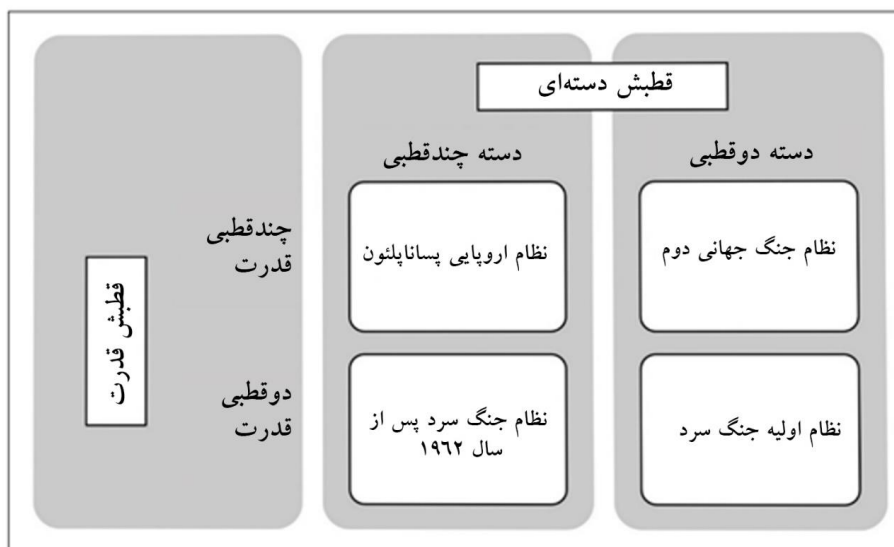
تعداد قطب‌ها در نظام بین‌الملل بیشتر شود، احتمال وقوع جنگ نیز بیشتر می‌شود. والتز می‌گوید که سطح «عدم قطعیت» در نظام‌های چندقطبی بسیار شدیدتر از نظام‌های دوقطبی است. این عدم قطعیت در چارچوب فرایندهای تصمیم‌سازی به قضاوت‌های اشتباه درباره نیات دیگران و یا بروز خطاهای محاسباتی منجر می‌شود که جنگ و بی‌ثباتی را در بر دارد. در عین حال، رویکردهای افرادی همچون داچ^۱ و سینگر^۲ دقیقاً در نقطه عکس این نظر قرار دارد. آن‌ها معتقدند که در نظام‌های دوقطبی بیش از نظام‌های چندقطبی میل به جنگ وجود دارد (de Mesquita, 1987: 243-244). این موضوع سبب شده است تا نگاه‌های جدیدی فراتر از صرف قطبش و متناظر بر تغییر در نوع و کیفیت قطبش به وجود بیاید. بر این اساس، می‌توان دو مفهوم کلیدی را در رابطه بین جنگ و قطبش در نظام بین‌الملل مطرح کرد.

نخستین مفهوم، گسست^۳ است. این شاخص به معنای نوع و جهت و شدت تعاملات همگرایانه و واگرایانه میان بازیگران در ساختار قطبش نظام بین‌المللی است. این گسست ممکن است در هر سطحی در تمام نظام‌های تک‌قطبی، دوقطبی و چندقطبی وجود داشته باشد. در این چارچوب، ویمن^۴ بر این عقیده است که میزان گسست در میان اتحادها در نظامی دوقطبی (نظام‌های دوقطبی خوشه‌ای) مرتبط با جنگ است. او همچنین تصریح می‌کند که در نظام‌های دوقطبی با قطبش شدید، تنش‌های بیشتر یک‌بعدی ایجاد می‌شود تا اینکه در مناقشات دوره‌ای یا خودکفا در میان بازیگران مختلف تسکین یابد (James, 1995: 198).

بنابراین، می‌توان این‌گونه استدلال کرد که هرچه میزان گسست در میان واحدها بیشتر باشد، سطح قطبش نیز بیشتر می‌شود. افزایش سطح قطبش نیز به معنای افزایش تنش میان بازیگران است. همچنین، این موضوع در تحركات دوجانبه انجام می‌گیرد؛ یعنی، هرچه میزان تنش‌ها بیشتر شود، گسست و سطح قطبش نیز افزایش می‌یابد. این موضوع به واسطه سازوکار تأثیرگذاری ساختار بر رفتار کشورها از طریق اجتماعی شدن و رقابت صورت می‌گیرد. دومین مفهوم به تغییر در نوع قطبش در نظام بین‌الملل مرتبط است. در

-
1. Deutch
 2. Singer
 3. discreteness
 4. Wayman

ساده‌ترین تعریف، قطبش به معنای توزیع قدرت در نظام بین‌الملل حول قدرت‌های بزرگ است. این وضعیت نیز در طول زمان ثابت نیست و تغییر در تعداد قطب‌ها ممکن است بر ساختار نظام بین‌الملل و رفتار بازیگران تأثیر بگذارد. همچنین، این قطبش ممکن است در نسخه‌های دسته‌ای یا خوشه‌ای^۱ باشد که در چارچوب اتحادها معنا می‌یابد (Suporn et al., 2021: 906؛ شکل ۲).



شکل ۲. قطبش قدرت در نظام بین‌الملل بر اساس مدل ویمن (Suporn et al., 2021: 906)

گذار از نظام‌های با قطب کمتر به نظام‌های با قطب بیشتر ممکن است عدم قطعیت‌ها را افزایش دهد. این به معنای افزایش بی‌ثباتی، تنش و درگیری در نظام است. رابرت گیلپین نیز تأکید می‌کند که تغییر قطب‌ها در نظام تک‌قطبی معادل افول هژمونی است و به بحران اجتناب‌ناپذیر و در نهایت جنگ هژمونیکی منجر می‌شود (Gilpin, 1988: 595). در عین حال، در دوره گذار نیز معمولاً این فرایند با بی‌ثباتی و بی‌نظمی‌هایی همراه است که در قالب جنگ بروز و ظهور می‌یابد. در حال حاضر نیز برخی معتقدند که هژمونی و نظام تک‌قطبی ایالات متحده آمریکا در جهان در حال پایان است و این موضوع نشان می‌دهد که تغییر به نظامی چندقطبی اجتناب‌ناپذیر است (Rapanyane, 2020: 5). البته، برخی نیز همچنان معتقدند که گذار فعلی به نظامی تک‌چندقطبی منجر می‌شود که اساساً

1. cluster polarity

ناپایداری کمتری دارد. اما، به هر ترتیب، بروز برخی چالش‌های بی‌ثبات‌کننده در قالب جنگ‌های مستقیم و نیابتی در این مدل نیز اجتناب‌ناپذیر است. در این چارچوب، بحران اوکراین که با حمله نظامی روسیه به این کشور در سال ۲۰۲۲م آغاز شد، نشانه‌ای از نزدیک شدن جهان به نظامی چندقطبی تلقی می‌شود که در آن چند بازیگر منطقه‌ای به برتری دست یافته‌اند و می‌توانند نقش فعال‌تری را در امور جهانی ایفا کنند (Kusa, 2022: 11). این موضوع هم‌زمان با افول هژمونی آمریکا طی دو دهه اخیر از یک‌سو، و ظهور بازیگران نوظهور در عرصه جهانی نظیر چین، روسیه و ساختارهایی همچون بریکس روی داده است. در کنار این رویکرد، نگاه‌های تحلیلی دیگری نیز وجود دارد که قائل به تبدیل نظام بین‌الملل به ماهیتی بدون قطبش هستند. این وضعیت به معنای نبود قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل نیست، بلکه به معنای آن است که یک بازیگر مستقل می‌تواند به لحاظ راهبردی به اهدافی که ترسیم کرده است دست یابد. این در حالی است که حتی در دوره جنگ سرد نیز ابرقدرت‌ها قادر نبودند چنین اهدافی را تحقق بخشند. به طور مثال، ایالات متحده آمریکا جنگ در ویتنام را باخت. به طور مشابه انقلاب در ایران و نیز در کوبا شرایط مشابهی را برای آمریکا و شوروی به وجود آورد. شوروی نیز در جنگ افغانستان بازنده شد. بدین ترتیب، عدم قطبش در نظام بین‌الملل را می‌توان وضعیتی در نظر گرفت که در آن نگاه به ریزتحرکات در داخل کشورها و مناطق به تحقق اهداف راهبردی ترسیم‌شده کمک می‌کند و عامل اصلی تحقق این اهداف نیز نظام بین‌المللی است (Adib-Moghaddam, 2022: 63-64). در عین حال، باید به این نکته نیز توجه داشت که حتی با پذیرش فرضیه عدم تغییر قطبش در نظام بین‌الملل، قطبش و به بیان دیگر، گسست میان بازیگران و خوشه‌ها یا اتحادها در نتیجه این بحران افزایش یافته است. افزایش سطح قطبش در نتیجه کنش‌های متقابل و متعارضی همچون تحریم، کمک‌های تسلیحاتی و حتی درگیری‌های نیابتی روی داده است.

۲.۳. منطق رفتاری روسیه در حمله به اوکراین

تحلیل منطق رفتاری روسیه برای حمله نظامی به اوکراین مستلزم در نظر گرفتن سطح تحلیلی تلفیقی است. مجموع متغیرهای سطوح رهبران، ملی و داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی به طور هم‌زمان بر این تصمیم روسیه تأثیرگذار بوده است. در سطح رهبران، برخی به روان‌شناسی سیاسی ولادیمیر پوتین و حلقه نزدیکان او اشاره کرده‌اند. در برخی پژوهش‌های جدید نشان داده شده است که ساختار

تصمیم‌گیری در روسیه و به‌طور ویژه ولادیمیر پوتین و نزدیکان او همگی طبقه‌ای از نامگذاران (نومنکلاتورهای) دوره شوروی هستند که حدود ۶۰ درصد از نخبگان معاصر را تشکیل می‌دهند (Snegovaya & Petrov, 2022: 329). این موضوع به‌طور عمیقی بر نوع نگاه و درواقع ادراکات رهبران و نخبگان روسی درباره محیط پیرامونی تأثیرگذار است. در سطح ملی، دو رویکرد در زمینه تحلیل منطقه رفتاری روسیه برای حمله به اوکراین وجود دارد. در رویکرد نخست، نگاه‌های پان‌اسلاوی روسیه یکی از عوامل اصلی این جنگ محسوب می‌شود (Nagy & Beng, 2022: 3). پیش از این نیز روسیه مسئولیت‌های بین‌المللی خود را برای حمایت از اسلاوتباران در خارج از قلمرو سرزمینی روسیه در رویکردی هویتی مطرح کرده بود. توجیه حمله به آبخازیا و اوستیای جنوبی و بعد از آن الحاق کریمه به‌واسطه این رویکرد گفتمانی صورت گرفته بود.

نقطه مکمل این رویکرد پان‌اسلاوی در تعریف مسئولیت بین‌المللی روسیه برای حمایت از اسلاوتبارها، رویکرد منطق بر امنیت ملی روسیه است. هم‌زمان با تلاش ناتو طی سال‌های اخیر در چند مرحله برای گسترش نفوذ خود به حوزه‌های نفوذی روسیه، نیروهای نظامی و نخبگان روسیه به مخالفت با آن پرداختند. کرم‌لین نیز به تناسب این موضوع با تهدید منافع راهبردی خود ناشی از حضور ناتو در نزدیکی مرزها، رویکردهای تهاجمی به خود گرفته است (Maitra, 2021: 45). این موضوع به‌ویژه در ماه‌های منتهی به حمله روسیه به اوکراین که با رزمایش‌ها و تحرکات نظامی متعدد ناتو در قلمرو اوکراین همراه بود و حتی خبر از استقرار سامانه‌های پدافندی و موشکی ناتو در این کشور منتشر می‌شد، اهمیت بسیار می‌یابد و نشانه‌هایی قوی است برای رفتارشناسی روسیه مبتنی بر رئالیسم تدافعی. در سطح منطقه‌ای نیز نگاه اوراسیاگرایانه روسیه و ایجاد همگرایی اوراسیایی در حوزه شوروی سابق، انگیزه و در واقع جاه‌طلبی ژئوپلیتیکی برای حمله به اوکراین محسوب می‌شود. البته، برخی معتقدند بعد از بحران اوکراین و الحاق کریمه، گرایش‌ها به توسعه همگرایی اوراسیایی کمتر شده است (Izotov & Obydenkova, 2021: 158). با این حال، نمی‌توان این موضوع را نیز کتمان کرد که جمهوری‌های غربگرا با ژئوپلیتیک حساس مانعی جدی برای تحقق ایده همگرایی اوراسیایی روسیه محسوب می‌شوند.

۳.۳. نو‌تجدیدنظرطلبی ساختاری روسیه

در سطح تحلیل در این مقاله، متغیرها و مؤلفه‌های سطح نظام بین‌الملل و در

واقع متغیرهای ساختاری این پدیده بررسی شده است. نخستین موضوع در این زمینه نوع نگاه اصولی روسیه به ساختار نظام بین‌الملل است. در دوره ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین، به‌ویژه از سال ۲۰۱۴م، روسیه به‌وضوح نقش کشوری تجدیدنظرطلب را نسبت به توزیع قدرت در ساختار نظام بین‌الملل ایفا کرده است. البته، این تجدیدنظرطلبی صرفاً به‌معنای تلاش و تمایل برای برهم‌زدن ساختارهای فعلی نیست. رویکرد روسیه که «نوتجدیدنظرطلبی»^۱ هم تعریف شده است برای ایجاد قوانین جدید یا پیشبرد مدل جایگزین برای نظام بین‌المللی نیست، بلکه به‌دنبال کاربست پایدار و جهانی هنجارهای کنونی است. نوتجدیدنظرطلبی روسیه انتقادی به کاربست غربی در دفاع از اصول یادشده است. درحقیقت، آنچه روسیه محکوم می‌کند اصول حقوق بین‌الملل و حاکمیت قانون نیست، بلکه کاربستی است که در اجرای آن همراه شده است. این موضع نیز به‌نوعی بازتاب‌دهنده پیش‌فرض‌های روسیه در فضای پس از جنگ سرد است که در بن‌بستی راهبردی گیر کرده و آن را وادار به اتخاذ سیاست مقاومت کرده است. این سیاست مقاومت در قالب‌های مختلفی ظهور یافته است که حتی صف‌بندی مشترک در کنار چین در موضع ضد‌هژمونی‌گرایی را نیز شامل می‌شود. لذا، از نگاه مسکو، این غرب است که تجدیدنظرطلبی را در ساختار کنونی نظام بین‌الملل در دستور کار قرار داده است، نه روسیه (Sakwa, 2019: 2). لذا، می‌توان عامل اولیه و کلیدی بحران اوکراین را در این موضع، واکنش روسیه به کاربست هنجارهای ساختار کنونی نظام بین‌الملل در نظر گرفت.

دومین عامل و در واقع عامل ثانویه‌ای که این کنش‌های هدفمند و انتقادی روسیه را در سطح ساختار نظام بین‌الملل مقدر ساخته است، افول قدرت آمریکا است. و رای‌ج‌ترین موضع اصولی این کشور در قبال کاربست هنجارهای نظام بین‌الملل، مقدمات و محذورات در کنار محاسبه هزینه‌ها و آورده‌ها در هر کنشی در سطح ساختار نظام بین‌الملل که مبتنی بر منطق هزینه و فایده است، راهبر رفتارهای روسیه در نظام بین‌الملل بوده است. به‌طبع، در این چارچوب نیز نخستین و مهم‌ترین متغیر برای کرمیلین نوع واکنش و در واقع مواجهه آمریکا، به‌منزله هژمون کنونی نظام بین‌الملل، در قبال رفتارهای واگرایانه مسکوست. فراتر از صرف رفتار روسیه، افول تدریجی قدرت و جایگاه ایالات متحده آمریکا در نظام بین‌الملل از

1. neo-revisionism

دهه نخست ۲۰۰۰م موجب شده است تا گرایش‌های تجدیدنظرطلبانه در سرتاسر جهان تقویت شود. این موضوع، گذار از نظم تک‌قطبی کنونی را به نظمی چندقطبی ایجاب می‌کند. بر این موضع، به‌ویژه رئالیست‌های روسیه، تأکید دارند و همواره تصریح می‌شود که در گذار به نظم چندقطبی، روسیه به ایفای نقش رهبری قدرت بزرگ نیازمند است. این رئالیست‌ها لزوماً ضدغربی نیستند، اما خواستار آن هستند که غرب قدرت نظامی و اقتصادی روسیه را به رسمیت بشناسد (Tsygankov, 2021: 458-460). رفتارهای تدافعی و تهاجمی روسیه مبتنی بر ساختارگرایی عموماً بر پایه این منطق اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌شود.

این رفتار روسیه به‌طبع، بازخوردها و برون‌دادهای زیادی را در سطح ساختار نظام بین‌الملل به‌جای گذارده است. نخستین و مهم‌ترین پیامد آن، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، افزایش قطبش بین بازیگران و خوشه‌ها (ائتلاف‌ها و اتحادها) است. تنش در روابط روسیه و اروپا به بالاترین سطح خود از زمان جنگ سرد رسیده است و بازیگران دیگری همچون ژاپن و استرالیا نیز به این فرایند ملحق شده‌اند. درعین‌حال، روسیه در خلال این تنش‌ها به ائتلاف‌سازی و اتحادسازی از یک‌سو برای تسریع فرایند گذار در نظام بین‌المللی و افول قدرت و هژمونی آمریکا، و از سوی دیگر برای تثبیت جایگاه خود به‌عنوان قدرت بزرگ در نظم جدید پرداخته است.

یکی از راهکارهای روسیه برای تحقق این هدف، هدایت سرریز بحران در اوکراین به تقابل در حوزه‌های دیگر نظیر انرژی و اقتصاد و نیز مشارکت اجتناب‌ناپذیر بازیگران دیگر بوده است. روسیه تلاش کرده است تا بی‌طرفی را همچون دوره جنگ سرد دشوار کند. غرب نیز خواه‌ناخواه در این چرخه وارد شده است. این موضوع چرخه تشدید قطبش را در نظام بین‌الملل به‌نحوی ایجاد کرده است که دو پیامد اجتناب‌ناپذیر دارد. نخست، تسریع فرایند گذار به نظام چندقطبی؛ و دوم، به‌رسمیت شناخته‌شدن روسیه به‌عنوان قدرتی بزرگ با عقب‌نشینی طرف غربی و آماده‌شدن برای گذار تدریجی و آهسته‌تر به نظم جدید. تنها در صورتی که مسکو، چه به‌لحاظ سیاسی و چه اقتصادی، توان تداوم این چرخه قطبش را نداشته باشد باید به سناریوهای دیگری نظیر افول جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل و هم‌ترازی با بازیگران کوچک‌تر فکر کرد.

۳.۴. واکنش رفتاری ایران به افول آمریکا و شکل‌گیری جهان منطقه‌ای ایران کشوری است که در قلب خاورمیانه مستقر شده است و به‌لحاظ جغرافیایی

فاصله زیادی تا اوکراین دارد. همچنین، تعاملات تهران و کیف نیز طی سال‌های پس از استقلال اوکراین عموماً محدود بوده و از سطح مشخصی بالاتر نرفته است. همچنین، در سوابق تاریخی تعاملات دو کشور نیز نقاط برجسته‌ای همچون دیگر مناطق شوروی سابق نظیر قفقاز یا آسیای مرکزی مشاهده نمی‌شود. از این منظر، در سطوح سه‌گانه رهبران، ملی و منطقه‌ای، ایران اساساً منافع خاصی در این بحران برای خود تعریف نکرده است، لذا فقدان این منافع بازیگری مؤثر و هدفمندی را نیز ایجاب نمی‌کند. از این منظر، موضع‌گیری تهران نسبت به بحران در اوکراین را می‌توان در سطح ساختاری و نظام بین‌الملل تحلیل و ارزیابی کرد.

جمهوری اسلامی ایران با آغاز تهاجم نظامی روسیه علیه اوکراین، موضع بی‌طرفی فعال را در دستور کار قرار داد. در این چارچوب، تهران ضمن محکوم کردن هرگونه تجاوز نظامی و جنگ، بر نقش محرک ناتو و کشورهای غربی و نیز لزوم به‌رسمیت شناخته‌شدن ملاحظات و نگرانی‌های امنیتی روسیه تأکید کرد. آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر انقلاب اسلامی، به‌وضوح تصریح می‌کند: «موضع ثابت جمهوری اسلامی ایران همواره مخالفت با جنگ و تخریب در همه مناطق دنیاست.» درعین‌حال، بحران اوکراین را نمونه‌ای از سیاست بحران‌سازی آمریکا می‌خواند و مواضع کشورهای غربی را نیز دوگانه و حامی جنگ خطاب قرار می‌دهد. آیت‌الله خامنه‌ای همچنین، ضمن آنکه خواستار توقف و خاتمه جنگ شد، تصریح کرد: «علاج بحران در صورتی ممکن است که ریشه‌های آن شناخته شود. ریشه بحران در اوکراین، سیاست‌های آمریکا و غرب است که باید آن را شناخت و بر اساس آن قضاوت و اقدام کرد.» ایشان همچنین، در جای دیگری نیز تصریح می‌کند: «تحولات اخیر اوکراین می‌بایست عمیق‌تر و در چارچوب نظم جدید جهانی نگریسته شود. در این چارچوب تمام کشورها و از جمله ایران می‌بایست برای تأمین منافع و امنیت و نیز پیشگیری از کنار گذاشته‌شدن فعال باشند» (<https://khamenei.ir>). این موضع بی‌طرفی فعال با نگاه به رویکرد تجدیدنظرطلبانه جمهوری اسلامی ایران نسبت به ساختار کنونی نظام بین‌الملل به‌خوبی قابل‌درک است. این موضع‌گیری همچنین، نشان می‌دهد که تهران نیز به تغییر در سطح قطبش نظام بین‌الملل در چارچوب جنگ اوکراین معتقد است. لذا، شکل‌گیری برون‌دادهای رفتاری مشابه با سایر کشورها در سطح ساختاری، برای ایران نیز قابل‌پیش‌بینی است.

ایران همچون روسیه معتقد به آغاز و تسریع فرایند افول هژمونی

آمریکاست. در این چارچوب، علاوه بر نشانه‌های ظهور یافته از سال ۲۰۰۰م، بروز پاندمی کووید-۱۹ نیز عاملی است که این فرایند را بیش از پیش تسریع کرده است. در چنین شرایطی، گزینه جایگزین و مورد نظر ایران برای نظم جهانی در حال افول، ظهور جهان منطقه‌ای است. در این چارچوب، ایران قابلیت‌هایی برای ایفای نقش قدرت منطقه‌ای و اعمال حاکمیت منطقه‌ای دارا خواهد بود (بیات و همکاران، ۱۴۰۰: ۶۲۱-۶۲۲). در عین حال، تغییر عملکردی تمرکز آمریکا از خاورمیانه به منطقه آسیا-پاسیفیک و استفاده از راهبرد «موازنه دور از ساحل» که کاهش مداخله مستقیم نظامی آمریکا را ایجاب می‌کند و مستلزم تقویت متحدان منطقه‌ای این کشور است، گزاره راهبردی مهمی برای سیاست‌های منطقه‌ای خاورمیانه ایران محسوب می‌شود (یزدان‌پناه و جانفشان، ۱۳۹۲: ۲۸۰). این موضوع نیز در نوع نگاه راهبردی ایران به بحران اوکراین از منظر ساختار نظام بین‌الملل و شکل‌گیری نظم جدید خاورمیانه‌ای اهمیت دارد. لذا، شکل‌دهی به تحرکات پایدار از تعاملات و موازنه با شرکا و متحدان آمریکا در منطقه و پیش‌گیری از تثبیت راهبردهای مهار و محدودسازی ایران، از جمله مؤلفه‌هایی است که مشارکت فعال ایران را در بحران اوکراین ایجاب می‌کند.

این موضع به‌مرور باعث شد تا ایران سطح مشارکت خود را در خلال بحران اوکراین مبتنی بر بی‌طرفی فعال ارتقا دهد. در این چارچوب، ایران با طرف اوکراینی درباره حمایت از خاتمه جنگ و ارسال کمک‌های بشردوستانه به مرز لهستان مذاکره کرد. ایران همچنین، در این بازه پیشنهاد بازگشایی کریدور انتقال غلات اوکراین را از دریای سیاه مطرح کرد تا در حوزه امنیت غذایی جهانی نیز مشارکت داشته باشد (<https://mfa.ir>).

از طرف دیگر، بنابر ادعای منابع آمریکایی، ایران سطح و کیفیت مشارکت خود را در بحران اوکراین با صادرات صدها پهپاد به روسیه ارتقا داد. جک سالیوان، مشاور امنیتی کاخ سفید، به‌صراحت از این موضوع سخن گفت و اظهار داشت که این پهپادها قابلیت‌های تهاجمی نظیر شلیک موشک دارد و ایران آموزش‌های لازم را به نیروهای روسیه در جدول زمانی تسریع‌شده داده است (<https://www.washingtonpost.com>). این سطح از مشارکت که قابلیت تغییر برخی معادلات را خواهد داشت - نظیر سرعت و کیفیت عرضه کمک‌های ناتو به اوکراین برای توقف نیروهای روسیه و افزایش تلفات آن‌ها- دستیابی به سطح کیفی مشارکت ایران را در فرایندهای نظم جهانی موجب می‌شود که پیش از این کمتر سابقه داشته است.

۳.۵. بسترسازی برای توسعه مشارکت راهبردی ایران و روسیه

در اواخر دهه ۱۹۹۰م، زمانی که ایران و روسیه هر دو جهان تک قطبی پسا شوروی را تجربه کردند، روابط دو کشور توسعه کمی و کیفی قابل توجهی یافت. این موضوع سبب شد تا روابط دو کشور در آن دوره در قالب «اتحاد راهبردی» ارزیابی شود. نیاز روسیه به حضور کشور دوست و مسلمان در مجاورت آسیای مرکزی و نیاز ایران به تسلیحات، فناوری و حمایت سیاسی از جمله محرکه‌های این اتحاد عنوان شد (Tarock, 1997: 207). با این حال، به زودی درست نبودن این تحلیل و فقدان بسترهای مناسب برای شکل‌گیری این سطح از روابط مشخص شد. بعد از آن، پس از تحولات ۱۱ سپتامبر، دیدگاه‌های دیگری شکل گرفت و نوع تعامل ایران و روسیه برای نخستین بار «مشارکت راهبردی» نامیده شد. در این رویکردها، فراتر از صرف منافع امنیتی دو کشور، تضمین ثبات منطقه‌ای، محرکه و انگیزه مشارکت راهبردی ایران و روسیه معرفی شد (Jalali, 2001: 8). با این حال، به دلیل فقدان تعریفی مشخص از مشارکت راهبردی، مفهوم‌سازی این مدل‌ها نیز بر اساس مشارکت در حوزه‌های راهبردی تلقی شد و دیری نپایید که با تحریم‌های ایران در سال ۲۰۰۹م و پیروی روسیه از آن‌ها مجدداً نقض شد.

توسعه نظری و کارکردی مدل مشارکت راهبردی - به منزله الگویی نوین از روابط میان کشورها، و توسعه آن در روابط خارجی قدرت‌های بزرگی نظیر چین، روسیه، ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا - موضوعی است که مجدداً موجب شد تا این مدل در چارچوبی فراتر از صرف مشارکت محدود و مقطعی در روابط ایران و روسیه اعمال شود. یکی از مدل‌های نظری مشهور درباره مشارکت راهبردی را توماس ویلکینز معرفی کرد. او ویژگی‌های جدیدی برای مشارکت راهبردی مطرح می‌کند که متناسب با نیازهای جدید نظام بین‌الملل است. در این چارچوب، مشارکت راهبردی ماهیت غیررسمی و هزینه‌های تعهدی کمتری دارد (Wilkins, 2010: 120-122). این ویژگی دقیقاً در نقطه مقابل اتحاد راهبردی قرار دارد. در اسناد مشارکت راهبردی نیز این موضوع به وضوح مشهود است. به طور مثال، در سند مشارکت راهبردی میان روسیه و آفریقای جنوبی، طرفین تصریح کرده‌اند که به دنبال شکل‌دهی به اتحادی سیاسی و نظامی نیستند و این مشارکت راهبردی علیه کشور یا گروهی از کشورها در ائتلاف یا اتحادهای مشخصی نیست (Geldenhuys, 2015: 127-129). این ویژگی جذابیت‌های مدل مشارکت راهبردی را برای کشورهایی همچون ایران و روسیه گسترش داده است. البته، باید

اشاره داشت که هر مشارکت راهبردی قابلیت ارتقا به اتحاد راهبردی را نیز دارد. در مدل ویلکینز، سه شاخص کلیدی برای شکل‌گیری مشارکت راهبردی معرفی شده است. عامل نخست، وجود عدم قطعیت محیطی^۱ است. این عدم قطعیت که در سطح منطقه‌ای یا بین‌المللی در نتیجه تحولات مختلفی شکل می‌گیرد، ضریب تأمین امنیت کشورها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و آن‌ها را به سمت یکدیگر هدایت می‌کند.

دومین مؤلفه، انطباق راهبردی^۲ است. این مشخصه سطح انطباق منافع، ارزش‌ها، رویکردها و نگاه‌های دو کشور را نسبت به خود، محیط پیرامونی و نظام بین‌المللی تعریف می‌کند. در حقیقت، اگر به لحاظ مؤلفه‌های عمیق‌تر و بلندمدت در سطح راهبردی کشورها با یکدیگر انطباق نداشته باشند، اساساً شکل‌گیری مدل‌های مشارکتی در بلندمدت امکان‌پذیر نیست.

سومین مشخصه نیز اصل سیستمی^۳ است. اصلی کلی، با ویژگی ساختاری و در قالب هدفی است که مشارکت راهبردی حول آن شکل می‌گیرد. در حقیقت، این اصل فراتر از ماهیت منافع کوتاه و میان‌مدت، و بستری گسترده‌تر برای تأمین منافع راهبردی، به‌ویژه امنیت، پنداشته می‌شود (Wilkins, 2010: 119-125). در عین حال، باید اشاره داشت که بر پایه این سه مشخصه، مشارکت راهبردی برای کشورها به‌نوعی اجتناب‌ناپذیر می‌شود. بدین ترتیب، کشورها برای چارچوب‌مندی و پیش‌بینی‌پذیری مناسبات خود و یا برای حفاظت از ارتقا یا تنزل آن، چنین مدل‌هایی را تعریف می‌کنند.

ایران و روسیه اگرچه تا پیش از این نیز، به‌واسطه تحولاتی نظیر بحران سوریه یا رفتارهای دولت آمریکا در قبال پرونده هسته‌ای ایران با خروج ترامپ از برجام، شرایط مشترکی را برای شکل‌دهی به مشارکت راهبردی داشتند، با شکل‌گیری بحران اوکراین در شرایط جدیدی قرار گرفته‌اند. همکاری‌های تسلیحاتی مسکو و تهران یکی از جدی‌ترین همکاری‌هایی است که در این میان غرب به‌طور ویژه بدان توجه داشته است. در این چارچوب، ایالات متحده به‌صراحت ایران را به تأمین تسلیحاتی روسیه در جنگ متهم کرد. اما، موضع رسمی ایران آن بود که همکاری‌های تسلیحاتی ایران و روسیه در چارچوب

1. environmental uncertainty
2. strategic fit
3. system principle

فناوری‌های نظامی به تاریخی فراتر از جنگ و قبل از آن باز می‌گردد. این تعامل در بازارهای تسلیحاتی جهانی برای ایران نقش مهمی داشت، به‌ویژه با توجه به لغو تحریم‌های تسلیحاتی ایران در اکتبر ۲۰۲۰م و فقدان موانع حقوقی، به‌ویژه در این چارچوب که ایران قدرتی بین‌المللی همچون روسیه را به‌لحاظ نظامی تقویت می‌کرد (Eslami, 2022: 508).

موضوع دیگری که باز در این میان تأمل‌برانگیز است، موضوع ارتباطات جغرافیای سیاسی اقتصادی است که پس از جنگ اوکراین شکل گرفت. روسیه، پس از جنگ اوکراین، با محدودیت‌های بسیار زیادی در ترانزیت بین‌المللی - به‌ویژه فروش محصولات نظیر نفت، مشتقات نفتی و محصولات پتروشیمی - مواجه شد. در این چارچوب ایران علی‌رغم تمام محدودیت‌ها، با بهره‌گیری از موقعیت جغرافیای سیاسی اقتصادی خود در صدد فعال‌سازی تمامی کریدورهای بین‌المللی با محوریت روسیه، و به‌طور متمرکز کریدور بین‌المللی شمال-جنوب، برآمده است (Kaleji, 2023: 18). این موضوع برخی مزیت‌های جغرافیای سیاسی اقتصادی را برای روسیه نیز فراهم آورده است، اگرچه گاه به طرح جایگزین‌هایی برای مسیر روسیه پرداخته است.

سومین و مهم‌ترین محور دیگر همکاری‌های ایران و روسیه پس از جنگ اوکراین نیز در موضوع تحریم‌هاست. واقعیت آن است که تحریم روسیه شرایطی را فراهم آورد که ائتلاف ضدتحریمی که مدت‌ها از ایده‌های تهران در سطح بین‌المللی بود به‌واقعیت نزدیک‌تر شود. این همکاری‌ها زمینه‌ای برای شکل‌گیری رژیم ضدتحریم به‌وجود آورد که برای هر دو کشور بسیار اهمیت داشت (Chowdhry, 2023: 38-39). بحران اوکراین خیلی زود از تهاجم نظامی و جنگ میان دو کشور به عاملی تأثیرگذار در سطح ساختار نظام بین‌الملل تبدیل شد. به موازات آن که قطبش را در سطح نظام بین‌الملل افزایش داد و فرایند تغییر قطبش را تسریع کرد، روابط تهران و مسکو را نیز تسهیل کرد. در این چارچوب، افزایش بی‌سابقه قطبش در سطح نظام به‌نحو ملموسی به تشدید عدم قطعیت محیطی منجر شده است.

فضای پیچیده بازار انرژی، کمک‌های نظامی، ایفای نقش‌های نیابتی در حوزه امنیتی، به‌ویژه شکل‌گیری اتحادها و ائتلاف‌های جدید در محیط پیرامونی، عدم قطعیت محیطی را برای روسیه و ایران افزایش داده است. روسیه در محیط اوراسیایی خود با جنگ و تهدیدهای مستقیم نظامی و امنیتی مواجه شده و ایران

نیز با تلاش آمریکا برای ائتلاف‌سازی میان اعراب و اسرائیل در شرایط حساسی قرار گرفته است. از طرف دیگر، نگاه‌های تجدیدنظرطلبانه و نوتجدیدنظرطلبانه ایران و روسیه، به‌منزله اصلی سیستمی و وجهه‌ای از انطباق راهبردی، بیش از هر زمان دیگری به یکدیگر نزدیک شده است. در عین حال، واکنش‌های رفتاری دو کشور نسبت به موضوعات مبتلابه- نظیر بحران سوریه، پرونده هسته‌ای ایران و برجام، امنیت در آسیای مرکزی، ثبات در افغانستان، تعیین تکلیف رژیم حقوقی دریای خزر و نیز نوع نگاه به مدل منطقه‌ای تأمین امنیت همچون اصول سیستمی جدید در نظم جدید جهانی- انطباق راهبردی ایران و روسیه را برای شکل‌گیری مشارکت راهبردی فراگیر توسعه داده است. بدین ترتیب، به‌وضوح می‌توان مشاهده کرد که ابعاد ساختاری و بین‌المللی بحران اوکراین از طریق تغییر و ارتقای قطبش، محرکی برای توسعه مشارکت راهبردی ایران و روسیه عمل کرده است.

۴. نتیجه‌گیری

والتز بر این عقیده است که ساختار نظام بین‌الملل از دو طریق اجتماعی‌شدن و رقابت، بر رفتار کشورها تأثیر می‌گذارد. این دو سازوکار نیز باعث شده است رفتار کشورها در سیاست بین‌الملل به یکدیگر شبیه شود. موضوع دیگری که والتز در ارتباط با امنیت و ساختار نظام مطرح می‌کند، نوع قطبش است. دیدگاه‌های والتز اگرچه منتقدانی دارد، بر این گزاره استوار است که هرچه تعداد قطب‌ها در ساختار نظام بین‌الملل بیشتر شود، عدم قطعیت در آن تشدید می‌شود. این موضوع در چارچوب‌هایی نظیر محاسبات اشتباه و قضاوت نادرست دیگران، به بروز ناامنی و بی‌ثباتی می‌انجامد. دیگر نظریه‌پردازان، همچون گیلپین، نیز با تکمیل نظرات والتز، تصریح کرده‌اند که دوره‌های گذار به قطبش جدید، به‌ویژه زمانی که ساختار تک‌قطبی با قدرت هم‌مون وجود دارد، با جنگ هم‌مونیکی و بی‌ثباتی همراه است. از طرف دیگر، با در نظر گرفتن مفهوم گسست، به‌منزله شاخصی برای ارزیابی جهت و شدت روابط میان بازیگران یا ائتلاف‌ها و اتحادها در نظام بین‌الملل، می‌توان سطح قطبش را نیز ارزیابی کرد. بدین ترتیب، هرچه میزان قطبش افزایش یابد، تنش میان بازیگران نیز به تناسب آن افزایش می‌یابد و بی‌ثباتی در نظام تشدید می‌شود.

از این منظر، بحران اوکراین که با تهاجم نظامی روسیه آغاز شد، در سطح

ساختار نظام بین‌الملل نیز دارای مؤلفه‌های تأثیرگذاری است؛ اگرچه انگیزه‌ها و محرکه‌های رفتاری ملی و منطقه‌ای نظیر روان‌شناسی سیاسی ولادیمیر پوتین و حلقهٔ تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان روسیه، رویکرد پان‌اسلاوی دولت روسیه، تهدید امنیت ملی در نتیجهٔ حضور ناتو در پشت مرزهای روسیه و نیز جاه‌طلبی‌های ژئوپلیتیکی اوراسیایی روسیه را نیز شامل می‌شود. این رویکرد روسیه به معنای نگاه به تغییر ساختار فعلی نیست، بلکه انتقادی است به کاربست غربی از هنجارهای نظام کنونی.

نکتهٔ دوم، افول قدرت و هژمونی آمریکا است. بر مبنای منطق هزینه و فایدهٔ روسیه، به طبع نوع و سطح واکنش آمریکا به بحران اوکراین اثرگذاری قابل توجهی داشته و این روند رو به افول آمریکا، عاملی برای پیشبرد این رویکرد تهاجمی بوده است. برونداد این رفتارها پس از بحران اوکراین تشدید قطبش و تسریع تغییر قطبش در نظام بین‌الملل بوده است.

ایران نیز در قبال ساختار نظام بین‌الملل، نگاه‌های مشابهی را با روسیه به اشتراک می‌گذارد. نگاه تهران به افول آمریکا جدی است و ایران در صدد آمادگی برای شکل‌گیری جهان منطقه‌ای در نظام چندقطبی جدید است. رویکرد آمریکا برای اتخاذ راهبرد «موازنهٔ دور از ساحل» در خاورمیانه و تغییر اولویت‌ها به آسیا-پاسیفیک نیز در نوع نگاه ایران به تحولات ساختار نظام بین‌الملل اثرگذار است. در این چارچوب، از آنجاکه محرکهٔ اصلی رفتاری ایران را در قبال بحران اوکراین باید در سطح نظام بین‌الملل تعریف کرد، در ایران نیز همچون روسیه نشان‌دادن سطح فعالی از کنشگری در قبال بحران اوکراین الزامی به نظر می‌رسد.

مجموع این شرایط بستر را برای توسعهٔ مشارکت راهبردی ایران و روسیه فراهم آورده است. این مشارکت پیش از این نیز آغاز شده بود. بحران اوکراین با تسریع روند تغییر قطبش در نظام بین‌الملل و نیز افزایش و تشدید آن در میان بازیگران و اتحادها در نظام، عدم قطعیت محیطی را در سطوح بین‌المللی و منطقه‌ای برای ایران و روسیه تشدید کرده است. در عین حال، نگاه تجدیدنظرطلبانهٔ ایران و نیز رویکرد نوتجدیدنظرطلبانهٔ روسیه اصلی سیستمی و وجهه‌ای از انطباق راهبردی است که منافع مشترکی را برای تهران و مسکو پدید آورده است. در عین حال، واکنش‌های رفتاری دو کشور به موضوع‌های مبتلابه - نظیر بحران سوریه، پروندهٔ هسته‌ای ایران و برجام، امنیت در آسیای مرکزی، ثبات در افغانستان، تعیین تکلیف رژیم حقوقی دریای خزر و نیز نوع نگاه به مدل

منطقه‌ای تأمین امنیت همچون اصول سیستمی جدید در نظم جدید جهانی - انطباق راهبردی ایران و روسیه را برای شکل‌گیری مشارکت راهبردی فراگیر توسعه داده است.

تعارض منافع

این مقاله مشمول هیچ‌گونه تعارض منافع نیست.

اصول اخلاقی

نویسنده در انتشار این مقاله، به‌طور کامل از اخلاق نشر، از جمله سرقت ادبی، سوءرفتار، جعل داده‌ها یا ارسال و انتشار دوگانه پرهیز داشته است؛ منفعت تجاری در این راستا وجود ندارد. این مقاله حاصل تحقیقات خود نویسنده است و اصالت محتوای آن را اعلام داشته است.

دسترسی به داده‌ها

در صورت نیاز به اطلاعات بیشتر در خصوص نحوه تجزیه و تحلیل داده‌ها در این مقاله، با نویسنده مکاتبه فرمایید.

منابع

- احمدی ح. (۱۳۷۶). «ساختارگرایی در نظریه روابط بین‌الملل؛ از والرشتین تا والتز». *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*. ۳۷ (۱۰۶۳).
- انعامی علمداری س. (۱۳۹۶). «دگرپرسی در ساختار نظام بین‌الملل و تحلیل مناقشات خاورمیانه». *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*. ۱۳ (۳۹): ۴۵-۶۶.
- بیات م، کیاکجوری ک، بیات م، برخوردار ی. (۱۴۰۰). «پساکرونا، افول هژمونی آمریکا و ظهور جهان منطقه‌ای ایران». *فصلنامه روابط خارجی*. ۱۳ (۳): ۵۹۷-۶۲۶. doi: <https://dorl.net/dor/20.1001.1.20085419.1400.13.3.5.8>
- پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای. (۶ اردیبهشت ۱۴۰۱). <https://english.khamenei.ir/news/8950/Today-the-world-is-on-the-threshold-of-a-new-world-order>
- پایگاه وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران. (۹ تیر ۱۴۰۱). <https://en.mfa.ir/portal/newsview/685389>
- دهقانی فیروزآبادی س ج، جعفری ه (۱۴۰۰). «نقد و بررسی مفروض‌های هستی‌شناسانه نهادگرایی نولیبرال». *پژوهش سیاست نظری*. ۳۰: ۲۶-۵۹. doi: [20.1001.1.20085796.1400.16.30.4.5](https://doi.org/10.20085796.1400.16.30.4.5)

یزدان پناه م، جانفشان س.م. (۱۳۹۲). «تغییر راهبرد نظامی-امنیتی آمریکا از منطقه خاورمیانه به پاسیفیک و پیامدهای آن برای جمهوری اسلامی ایران». فصلنامه سیاست دفاعی. ۲۲(۸۵): ۲۵۷-۲۸۴. https://dpj.ihu.ac.ir/article_203189.html

- Adib-Moghaddam A. (2022). "World politics after the war in Ukraine: Non-polarity and its South Asian dimensions". *IPIR Journal*. 22(2): 61-76. <https://doi.org/10.31945/iprij.220204>.
- Chowdhry S. (2023). "Brothers in arms: The value of coalitions in sanctions regimes". *CEsifo Working Paper*. No. 10561. <http://dx.doi.org/10.2139/ssrn.4514790>.
- de Mesquita BB. (1987). "Systemic polarization and the occurrence and duration of war". *The Journal of Conflict Resolution*. 22(2): 241-267.
- Eslami M. (2022). "Iran's drone supply to Russia and changing dynamics of the Ukraine War". *Journal for Peace and Nuclear Disarmament*. 5(2): 507-519. <https://doi.org/10.1080/25751654.2022.2149077>.
- Fevile Adolfsen J, Kuik F, Magdalena Lis E, Schuler T. (2022). "The impact of the war in Ukraine on euro area energy markets". *ECB Economic Bulletin*. 4. https://www.ecb.europa.eu/pub/economic-bulletin/focus/2022/html/ecb.ebbox202204_01~68ef3c3dc6.en.html.
- Geldenhuis D. (2015). "The comprehensive strategic partnership between South Africa and Russia". *Strategic Review for Southern Africa*. 37(2): 118-145. doi: <https://doi.org/10.35293/srsa.v37i2.247>.
- Gilpin R. (1988). "The theory of hegemonic war". *The Journal of Interdisciplinary History*. 18(4): 591-613. <https://doi.org/10.2307/204816>.
- Izotov V, Obydenkova A. (2021). "Geopolitical games in Eurasian regionalism: Ideational interactions and regional international organisations". *Post-Communist Economies*. 33(2-3): 150-174. <https://doi.org/10.1080/14631377.2020.1793584>.
- Jalali A. (2001). "The strategic partnership of Russia and Iran". *Parameters* (The US Army of War College). 31(4): 1-12. doi: [10.55540/0031-1723.2063](https://doi.org/10.55540/0031-1723.2063).
- James P. (1995). "Structural realism and the causes of war." *Mershon International Studies Review*. 39(2): 181-208. doi: <https://doi.org/10.2307/222750>.
- Kaleji V. (2023). "Iran and the role of transit corridors in the South Caucasus in the context of the war against Ukraine". *Caucasus Analytical Digest*. 132: 14-20. doi: 10.3929/ethz-b-000613995.
- Kusa I. (2022). "Russia-Ukraine War: Harbinger of a global shift; A perspective from Ukraine, policy perspectives". 19(1): 2-11. doi: <https://doi.org/10.1002/pa.2114>.
- Maitra S. (2021). "NATO enlargement, Russia, and Balance of threat". *Canadian Military Journal*. 21(3): 35-46. <http://dx.doi.org/10.2139/ssrn.3887828>.
- Nagy S, Beng PhK. (2022). "Ukraine-Russia War: A prelude to a post-Western international order?". *ISDP Issue Brief*. 15 June. <https://www.isdp.eu/publication/ukraine-russia-war-a-prelude-to-a-post-western-international-order/>. (Accessed on: 2022/7/14).
- Pribadi WA. (2013). "On structural theories of international relations: Examining Waltzian structural realism and Wallerstein's World System Theory". *Journal of Hubungan Internasional*. 2(1): 25-34. doi: <https://doi.org/10.18196/hi.2013.0024.25-34>.
- Rapanyane MB. (2020). "The new world [dis] order in the complexity of multi-polarity: United States of America's hegemonic decline and the configuration of new power patterns". *Journal of Public Affairs*. 21(1): 1-7. <https://doi.org/10.1002/pa.2114>.
- Sakwa R. (2019). "Russian neo-revisionism". *Russian Politics*. 4(1): 1-21. doi:

- <https://doi.org/10.1163/2451-8921-00401001>.
- Snegovaya M, Petrov K. (2022). "Long Soviet shadows: The nomenklatura ties of Putin elites". *Post-Soviet Affairs*. 38(4): 329-348. <https://doi.org/10.1080/1060586X.2022.2062657>.
- Suporn Th, Bunyavejchewin P, Faugchun P, Sukthungthong N. (2021). "The Cold War, old and new: A preliminary comparative study of polarity, polarisation, and elements of (in)stability". *Social Sciences and Humanities*. 29(2): 903-922. doi: [10.47836/pjssh.29.2.09](https://doi.org/10.47836/pjssh.29.2.09).
- Tarock A. (1997). "Iran and Russia in 'strategic alliance'". *Third World Quarterly*. 18(2): 207-223.
- Tsygankov A. (2021). "The revisionist moment: Russia, Trump, and global transition". *Problems of Post-Communism*. 68(6): 457-467. <https://doi.org/10.1080/10758216.2020.1788397>.
- Waltz KN. (2000). "Structural realism after the Cold War". *International Security*. 25(1): 5-41.
- Waltz K (1979). *Theory of International Politics*. New York: Random House.
- Washington Post*. (2022/07/11). "Iran to send hundreds of drones to Russia for use in Ukraine, U.S. says". 11 July. <https://www.washingtonpost.com/national-security/2022/07/11/iran-drones-russia-ukraine/> (Accessed on: 2022/7/14).
- Wilkins ThS. (2010). "Japan's alliance diversification: A comparative analysis of the Indian and Australian strategic partnerships". *International Relations of the Asia-Pacific*. 11(1): 115-155. doi.org/10.1093/irap/lcq022.